

International Communist Current

Germany 1918-19 (ii): From war to revolution

آلمان در سال ۱۹۱۸ - ۱۹
قسمت دوم از جنگ تا انقلاب
(بخش دوم)

جریان کمونیست بین المللی

برگردان فارسی از صدای انترناسیونالیستی

صدای انترناسیونالیستی

در بخش اول این سری مقالات، که بمناسبت نودمین سالگرد وقوع انقلاب کارگری آلمان منتشر شد، ما زمینه تاریخی جهان را، در مقطعی که انقلاب بوقوع پیوست را بررسی کردیم. این زمینه، فاجعه جنگ جهانی اول، شکست طبقه کارگر و رهبری سیاسی آن برای ممانعت از بروز جنگ بود. اگرچه سالهای اولیه قرن بیستم، بغیر از کشور روسیه، گرایش عمومی به سمت گسترش اعتصاب عمومی آشکار و مشخص بچشم میخورد، اما این جنبش هنوز به اندازه کافی نیرومند نبود که سنگینی توهمات رفرمیستی را تضعیف کند.

همانطوری که برای جنبش کارگری انترناسیونالیستی و سازمانیافته معلوم شد به لحاظ نظری، سازمانی و اخلاقی آمادگی جنگ جهانی را نداشت، چیزی که مدتها قبل آن را پیش بینی کرده بود و آنرا به عنوان یک فرض مطلق که وظیفه اساسی سوسیالیستها جلوگیری از مقابله زودرس آن می باشد، شده بود، منفعلانه اجازه میداد که شرایط عینی مهیا گردد. به استثناء اپوزوسیون چپ انقلابی، بین الملل سوسیالیست ها شکست خورد - و از درک اینکه در عصر انحطاط سرمایه داری امکان بروز جنگ جهانی محتمل تر از بحران جهانی اقتصادی است امتناع ورزید. بالاتر از همه با نادیده گرفتن نشانه های تاریخی، که چگونه ضرورت انتخاب قریب الوقوع بین سوسیالیسم و بربریت قرار دارد، انترناسیونال عامل ذهنی را کاملاً در تاریخ و خصوصاً به نقش و مسئولیت خود کمتر بها داد. نتیجه این عملکرد در حقیقت ورشکستگی بین الملل، بروز جنگ و دیوانگی شویونیستی بخشی از رهبری آن، خصوصاً در اتحادیه های کارگری بود. شرایط برای اولین تلاش برای انقلاب پرولتاری در سراسر جهان، بطور ناگهانی و با تحولات عظیم، از سرمایه داری که وارد دوران انحطاط خود می شد، بطرف جنگ جهانی امپریالیستی، و در نهایت به بحران بی سابقه و فاجعه بار از جنبش کارگری ختم شد.

به زودی روشن شد، بدون اعتقاد راسخ به انترناسیونالیسم پرولتاری، که نه یک مسئله تاکتیکی بلکه "مقدس ترین" پرنسیپ سوسیالیستی است، هیچ پاسخی انقلابی به جنگ نمی تواند وجود داشته باشد، [جهان] تنها "وطن" از آن طبقه کارگر است (آنچنان که روزا لوکزامبورگ آنرا بیان کرد). همانطور که ما در مقاله قبلی دیدیم، بیان علنی کارل لیکنخت بر علیه جنگ در روز جهانی کارگر در سال ۱۹۱۶ در برلین، کمتر از کنفرانسهای کوه سوسیالیستهای انترناسیونالیست در طول همین دوره برگزار کرده بودند، همانند کسانی که از زیروالد و کینتال و احساسات گسترده همبستگی آنها الهام گرفته بود از ضرورت تغییر جهت بسوی انقلاب در برابر وحشت از جنگ در سنگرها و تشدید استثمار توده های کارگر در "جبهه داخلی" و از میان بردن یکباره تمامی نتایج که طی ده ها سال مبارزات کارگری کسب شده بود. ما شاهد گسترش اعتصاب سراسری و بلوغ لایه های سیاسی و مرکزی طبقه کارگر که قادر بر رهبری حمله انقلابی بودند، هستیم.

صدای انترناسیونالیستی

مسئولیت پرولتاریا در پایان بخشیدن به جنگ

در ك علل شكست جنبش سوسیالیستی در مواجهه با جنگ مضمون و محتوای اصلی مقاله قبل بود، همانگونه که دغدغه اصلی انقلابیون در مرحله اول جنگ بود. این بوضوح در بحران سوسیال دمکراسی معروف به "جزوه یونیوس" بوسیله روزا لوکزامبورگ بیان شده است. در قلب این حوادث به مقاله دوم پرداخته می شود در آنجا ما به دومین سؤال قطعی که نتیجه مقاله اول است دست می یابیم: چه نیروی اجتماعی و با کدام روش جنگ را به پایان خواهد رساند؟

ریکارد مولر، یکی از رهبران "هیئت های نمایندگی انقلابی" اوبلوت (Obleute) در برلین که بعدها یکی از مورخان اصلی انقلاب در آلمان می گردد، فرموله می کند که مسئولیت جلوگیری از انقلاب را در گم گشتگی فرهنگی، نابودی پرولتاریا و همچنین جنبش سوسیالیستی [باید جستجو کرد] [۱].

همانطور که در اغلب موارد چنان بود، این روزا لوکزامبورگ بود که سؤال تاریخی روز جهان را به روشنترین شیوه بیان کرد. "پس از جنگ چه خواهد شد، چه نقش و کدام شرایطی در انتظار طبقه کارگر است، همگی بطور کامل بستگی دارد به اینکه که صلح چگونه اتفاق بیفتد. آیا باید آن صرفاً از خستگی نیروهای متخاصم ارتش طرفین یا حتی - بدتر از آن - از طریق پیروزی نظامی یکی از طرفین متخاصم جنگ منتج گردد، به عبارت دیگر صلحی که بدون شرکت کارگران، با آرامش اجتماعی در درون کشورهای مختلف بوجود آید، یک چنین صلحی فقط نشانی از شکست تاریخی جهانی سوسیالیسم از طریق جنگ می باشد (...). پس از ورشکستگی ۴ آگوست ۱۹۱۴، دومین نبرد تعیین کننده برای مأموریت تاریخی طبقه کارگر به قرار زیر است: آیا آنها به جنگی که از وقوع آن ناتوان بودند قادر به خاتمه دادن آن خواهند بود، نمی توان انتظار صلح از دستان سرمایه داری امپریالیست همچون کار دیپلماسی در کابینه داشت، بلکه تسخیر آن و تحمیل کردن آن به بورژوازی؟" [۲]

در این قسمت، روزا لوکزامبورگ به شرح سه سناریوی احتمالی برای چگونگی پایان یافتن جنگ توصیف می کند. اولی ویرانی و فرسودگی احزاب متخاصم امپریالیست در هر دو طرف جنگ است. در اینجا او ابتدا با پذیرش عامل بالقوه ای که رقابت سرمایه داری در عصر انحطاط تاریخی خود دارد خاطر نشان می کند که اگر پرولتاریا قادر به تحمیل راه حل خودش نشود منجر به روند پوسیدگی و فروپاشی خواهد شد. این تمایل به طرف **اضمحلال** جامعه سرمایه داری بعد از دهها سال کاملاً آشکار شده است، با "انفجار" از درون، از بلوک امپریالیستی برهبری روسیه و رژیمهای استالینیستی در سال ۱۹۸۹ و متعاقب آن کاهش [توانایی] رهبری از تنها ابرقدرت باقیمانده، او [روزا لوکزامبورگ] قبلاً پی برده بود که یک چنین روندی، به خودی خود، برای پیشرفت و توسعه یک آلترناتیو انقلابی مطلوب نیست.

صدای انترناسیونالیستی

دوم آن که جنگ به پایان تلخ خود بی انجامد، منجر به شکست مطلق یکی از دو بلوک مخالف گردد. در این مورد، نتیجه اصلی شکاف (انفجار) اجتناب ناپذیر در درون اردوگاه پیروز رخ خواهد داد، فراهم آوردن یک آمادگی جدید برای [جنگی] دوم، حتی بیشتر مخربتر از جنگ جهانی که حتی طبقه کارگر کمتر قادر به مخالفت خواهد بود.

در هر دو صورت، نتیجه زودگذر نخواهد بود بلکه شکست تاریخی سوسیالیسم را در جهان حداقل برای یک نسل به تعویق می اندازد و حتی هم ممکن است در دراز مدت، امکان آلترناتیو پرولتری را در مقابل بربریت سرمایه داری بسیار تضعیف کند، وجود دارد. انقلابیون قبلاً متوجه شده بودند که "جنگ بزرگ" یک پروسه پنهانی که اعتماد به نفس طبقه کارگر را در ماموریت تاریخی خود تضعیف کند مهیا کرده بود. به این ترتیب، "بحران سوسیال دمکراسی" موجب یک بحران نژاد انسانی شد، چرا که تنها پرولتاریا حامل یک آلترناتیو برای جامعه سرمایه داری است.

انقلاب روسیه و اعتصاب سراسری ژانویه ۱۹۱۸

چگونه به جنگ امپریالیستی بوسیله توده انقلابی می توان پایان داد؟ برای پاسخ به این سوال، تمام نگاههای سوسیالیستهای واقعی در سراسر دنیا به طرف آلمان دوخته شده بود. آلمان یکی از اصلی ترین قدرتهای اقتصادی در قاره اروپا بود، در واقع رهبر تنها قدرت بزرگ اقتصادی، یکی از دو بلوک امپریالیستی ستیزه گر بود، کشوری با بیشترین تعداد تحصیل کرده و آموزش دیده سوسیالیستی و کارگرانی با آگاهی طبقاتی، کسانی که در طول جنگ بطور چشمگیری باانگیزه همبستگی بین المللی دور هم جمع شده بودند.

اما جنبش کارگری ذاتاً بین المللی است. اولین پاسخ به سؤال بالا نه در آلمان بلکه در روسیه داده شد. انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷ نقطه عطفی در تاریخ جهان بود. این به تغییر وضعیت آلمان نیز کمک کرد. تا ماه فوریه ۱۹۱۷، با آغاز تحولات در روسیه، هدف کارگران آگاه به منافع طبقاتی آلمان، گسترده کردن مبارزات کارگری برای تحمیل صلح به حکومت بود. حتی در درون اتحادیه اسپار تاکیستها [۳] در لحظه تاسیس آن، در روز اول سال نو ۱۹۱۶ هیچ کس به احتمال یک انقلاب قریب الوقوع در آلمان معتقد نبود. در پرتو تجربه روسیه، تا آوریل ۱۹۱۷ محافل مخفی انقلابی در آلمان به این نتیجه رسیده بودند که هدف نه فقط پایان دادن به جنگ بلکه در ادامه آن سرنوشتی کل رژیم خواهد بود. بزودی، پیروزی انقلاب در پتروگراد و مسکو در اکتبر ۱۹۱۷، برای این محافل در برلین و هامبورگ روشن ساخت که سازمان دادن قیام مسلحانه و رهبری آن به وسیله شوراهای کارگران وسیله ای است برای رسیدن به هدف.

اثر فوری اکتبر سرخ برتوده های وسیع مردم در آلمان چیزی کاملاً برعکس بود. نوعی خوشحالی ساده لوحانه در مورد نزدیک شدن صلح شکل گرفت، بر اساس این فرضیه دولت آلمان نمی توانست

صدای انترناسیونالیستی

دست "صلح بدون انضمام" را که از طرف شرق قابل دسترسی بود قبول نکند. این واکنش نشان دهنده آن است که حزب سوسیال دمکرات آلمان همان حزب "سوسیالیستی" تا چه حد با بیان تبلیغاتی دلال جنگ شده بود، و جنگ را به آلمان بی تمایل به زور تحمیل کرده بود و همچنان تسلط داشت. تا آنجائیکه به توده های عامی مربوط می گردد، نقطه عطفی در نگرش به جنگ فقط پس از گذشت سه ماه از انقلاب روسیه، با مذاکرات صلح بین آلمان و روسیه در برست- لیتوسک بوجود آمد. [۴] این مذاکرات قویا بوسیله کارگران در سرتاسر آلمان و امپراطوری اتریش و مجارستان پی گیری می شد. نتیجه آنها، امریه دیکتاتور وار امپریالیسم آلمان و اشغال بخشهای بزرگی از مناطق غربی که بعدا جمهوری های شوروی می شوند و سرکوب وحشیانه روند جنبش انقلابی در آنجا است. میلیونها نفر از صحت شعار اتحادیه اسپار تاکیستها متقاعد شده بودند که: دشمن اصلی "در خانه" است و آن خود نظام سرمایه داری می باشد. مذاکرات برست یک اعتصاب سراسری غول پیکر را دامن زد، که از اطریش-مجارستان شروع شد و در وین متمرکز گردید. این اعتصابات به سرعت به آلمان گسترش یافت و زندگی اقتصادی را در بیست شهر مهم و با بیش از نیم میلیون کارگر اعتصابی در برلین فلج کرد. درخواست اعتصابیون از هیئت نمایندگان شورا در برست این بود که جنگ باید فوری بدون ضمیمه ای پایان پذیرد. کارگران خودشان را از طریق سیستمی از هیئت نمایندگان انتخابی که پیشا پیش بدنبال طرحهای مشخصی که توسط یک جزوه از اتحادیه اسپار تاکیستها که دروسی را از روسیه ترسیم کرده بود، سازمان دادند. گزارش شاهدان عینی به نشریه روزانه حزب سوسیال دمکرات آلمان (به پیش) در شماره ۲۸ ژانویه ۱۹۱۸ توضیح میدهد که چگونه خیابانهای برلین در آن روز صبح خالی از سکنه و از مه پوشانده شده بود همانند پیرامون ساختمانها، برآستی که جهان مبهم و نامنظم به نظر می رسید. خبرنگاران نوشتند و قتیکه توده ها با سکوت تعیین شده به خیابانها سرازیر شدند خورشید طلوع کرد و مه را به کنار زد.

تفرقه و انشعاب در درون رهبری اعتصابات

این اعتصاب بحثی را در درون رهبری انقلابی درباره اهداف فوری جنبش دامن زد، اما بطور روزافزونی این سوال حیاتی مطرح می شد که پرولتاریا چگونه می تواند به جنگ پایان دهد. مرکز اصلی و ثقل این رهبری در آن زمان در اختیار جناح چپ سوسیال دمکراسی قرار داشت که پس از اخراج از حزب سوسیال دمکرات آلمان [۵] بخاطر مخالفتشان با جنگ یک حزب جدید بنام حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان را تشکیل داده بودند.

این حزب، بسیاری از مخالفان شناخته شده به خیانت، به انترناسیونالیسم [انترناسیونال اول] را از درون حزب سوسیال دمکرات آلمان به خود ملحق کرده بود، از جمله بسیاری افراد مردد و با تردید، بیشتر خرده بورژوازی تا عناصر پرولتاری – همچنین شامل یک اپوزوسیون رادیکال انقلابی از خودش بود، اسپار تاکیستها: یک فراکسیون با ساختار و پلاتفرم خودش بودند. پیش از این در تابستان و پائیز ۱۹۱۷ اسپار تاکیستها و دیگر جریانات درون حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان

صدای انترناسیونالیستی

تظاهرات اعتراض آمیزی را در پاسخ به نارضایتی همگانی و شور و شوق در حال رشد بخاطر انقلاب در روسیه را ترتیب داده بودند.

اوبلوت (obleute) "نمایندگان انقلابی" در کارخانه ها که نفوذ زیادی بخصوص در صنایع تسلیحاتی برلین داشتند، مخالف این جهت گیری بودند. این محافل میخواستند صبر کنند تا نارضایتی شدیدتر و عمومی تر شود و سپس آنرا در یک اقدام جمعی متحد تجلی دهند. در این هنگام و در طول روزهای اول ۱۹۱۸، فراخوان يك اعتصاب سراسری در سرتاسر کارخانه‌های آلمان که داشت شکل میگرفت و به برلین می رسید، را داد، اوبلوت تصمیم گرفت که اتحادیه اسپارتاکیستها را به جلسات جایی که عمل جمعی توده ها تدارک دیده و تصمیم گیری می شد دعوت نکند. آنها می ترسیدند بعد از آنکه تئورسین اصلی اسپارتاکیستها روزا لوکزامبورگ به زندان فرستاده شده بود و آنچه که به نام "عملگرایی" و "دستپاچگی" از اسپارتاکیستها در چشمان آنها از این گروه مسلط شده بود، می تواند خطری در راه ارائه عمل متحد سراسری در آلمان ایجاد کند. وقتی که این ماجرا برای اتحادیه اسپارتاکیستها آشکار شد، آنها فراخوانی ارائه دادند بدون اینکه منتظر بمانند اوبلوت چه تصمیمی برای آنها میگیرد خودشان به مبارزه ادامه دادند.

این عدم اعتماد دو جانبه سپس در ارتباط با نگرش به حزب سوسیال دمکرات آلمان تشدید شد. زمانیکه اتحادیه‌های کارگری پی بردند که یک کمیته رهبری اعتصاب مخفیانه تأسیس شده و حتی یک عضو از حزب سوسیال دمکرات آلمان در آن حضور ندارد، لذا فوراً حزب سوسیال دمکرات آلمان برای درخواست نمایندگی [در کمیته اعتصاب] جنجال به پا کرد. در آستانه ۲۸ ژانویه اکثریت نمایندگان اعتصابی در يك جلسه مخفی کارخانه ای در برلین بر علیه آن رأی دادند. علیرغم این اوبلوت که کمیته اعتصاب را تحت نفوذ خود داشت تصمیم گرفت که نمایندگان حزب سوسیال دمکرات آلمان را بپذیرد و این استدلال را میکرد که سوسیال دمکراسی دیگر در آن موقعیتی نیست که مانع اعتصاب شود و محرومیت آنان موجب ایجاد اختلاف و در نتیجه موجب تضعیف وحدت در اقدامات آتی خواهد شد. اسپارتاکیستها این تصمیم را قویاً محکوم کردند.

این بحث در حین اعتصاب خود به مرحله بحرانی رسید. اتحادیه اسپارتاکیستها شروع به تشدید حرکت به سوی جنگ داخلی را در صورت توانایی مقدماتی این عمل، درخواست نمود. این گروه اعتقاد داشت آن لحظه ای است که ممکن است جنگ را از طریق انقلاب پایان داد. اوبلوت قویاً با این طرح مخالف بود، ترجیح می داد که به مسئولیت خود و برای سازمان دادن نهائی جنبش، زمانیکه به نقطه اوج خود رسیده بود، بپردازد. استدلال اصلی آنها این بود که یک جنبش شورشی حتی اگر موفق بشود، محدود به برلین باقی خواهد ماند در حالیکه هنوز سربازان به سمت انقلاب جلب نشده اند.

صدای انترناسیونالیستی

جایگاه روسیه و آلمان در انقلاب جهانی

در پشت این عدم توافق تاکتیکی دو سوال اساسی و کلی قرار داشت. اولین سوال در رابطه با دستیابی به معیاری برای قضاوت در مورد شرایط لازم برای قیام انقلابی ارتباط دارد. ما به این پرسش در حین مطالعه این مقاله بر خواهیم گشت.

و سوال دوم به نقش پرولتاریای روسیه در انقلاب جهانی برمی گردد. آیا سرنگونی حکومت بورژوازی در روسیه بلافاصله الهام بخش قیام انقلابی در مرکز و غرب اروپا خواهد شد؟ یا حداقل بازیگران اصلی امپریالیستی را برای پایان دادن به جنگ مجبور خواهد کرد؟

همان بحث ها هم در حزب بلشویک در روسیه در آستانه قیام اکتبر و به مناسبت مذاکرات صلح با حکومت امپریالیستی آلمان در برست و لیتوسک انجام گرفت. در حزب بلشویک، مخالفان امضاء هر قراردادی با آلمان به وسیله بوخارین رهبری می شد، آنها استدلال میکردند که انگیزه اصلی برای پرولتاریا که قدرت را در اکتبر ۱۹۱۷ در روسیه به دست گرفت راه اندازی انقلاب در آلمان و غرب قرار داشت و امضاء قرارداد با آلمان میتواند معادل به رها کردن این جهت گیری شود. تروتسکی یک موضع میانه ای برای کسب زمان اتخاذ کرد، چیزی که مسئله ای را برطرف نکرد. طرفداران لزوم امضاء قرارداد، از جمله لنین، به هیچ وجه در انگیزه انترناسیونالیستی انقلاب اکتبر تردید نمی کردند. چیزی که آنها مباحثه و جدل میکردند این بود که تصمیم به تصرف قدرت بر این فرض استوار بود که انقلاب به سرعت به آلمان گسترش خواهد یافت. برعکس: طرفداران قیام متذکر شده بودند که **تداوم فوری** انقلاب حتمی نیست و پرولتاریای روسیه در خطر انزوا قرار دارد و رنج عظیمی را، از طریق اینکه ابتکار عمل انقلاب جهانی را به دست بگیرد، متحمل خواهد شد. یک چنین خطری را خصوصاً لنین استدلال کرده بود، توجیه میکرد که آینده در خطر است، نه تنها در روسیه بلکه پرولتاریای جهانی، آینده نه تنها پرولتاریا، بلکه کل بشریت. بنابراین، این تصمیم باید در هوشیاری کامل و به گونه ای مسئولانه گرفته می شد. لنین این مباحثات را در رابطه با برست تکرار کرد: پرولتاریای روسیه از نظر اخلاقی توجیه شده بود که حتی نا مطلوب ترین قرارداد را با بورژوازی آلمان به منظور دست یافتن به زمان امضاء کند، از آنجائیکه مطمئن نیست که انقلاب آلمان بلافاصله آغاز خواهد شد.

روزا لوکزامبورگ که در سلول انفرادی زندان از جهان جدا شده بود با سه مقاله در این بحث پا به میان گذاشت - "مسئولیت تاریخی"، "به سوی فاجعه" و "تراژدی روسیه". به ترتیب در ژانویه، ژوئن و سپتامبر ۱۹۱۸ نوشته شده بودند که سه تا از معروفترین و مشهورترین دست نوشته های زیر زمینی که شکل "نامه های اسپارتاکوس" را داشت منتشر شد. در این نامه ها، او بصورت واضح بیان میکند نه بلشویک ها و نه پرولتاریای روسیه را می توان بخاطر این واقعیت که آنها مجبور شده بودند با امپریالیسم آلمان قرار داد منعقد کنند سرزنش کرد. این وضعیت ناشی از فقدان شرایط

صدای انترناسیونالیستی

انقلابی در جاهای دیگر و بیشتر از همه در آلمان بود. بر این اساس، او توانست تناقضات اندوهناک زیرین را مشخص نماید: اگرچه انقلاب روسیه بلندترین قله فتح انسانیت در طول تاریخ تا به امروز بوده است و چنین نقطه عطفی در تاریخ، اولین اثر فوری آن کوتاه کردن جنگ جهانی نیست بلکه بتأخیر انداختن وحشت جنگ جهانی بود به این دلیل ساده که امپریالیسم آلمان را از برپا داشتن جنگ در دو جبهه آزاد میکرد.

او در ژانویه ۱۹۱۸ نوشت اگر تروتسکی به امکان يك صلح فوری زیر فشار توده‌ها در غرب باور دارد: "آنموقع ما مجبور هستیم مقدار زیادی آب در شراب کف کننده تروتسکی بریزیم!" و او ادامه میدهد: "اولین نتیجه آتش‌بس تنها آن خواهد بود که ارتش آلمان را از شرق به غرب انتقال دهد. در واقعیت در حال حاضر نیز این بوقوع می‌پیوندد." [۶] در ماه ژوئن او دومین جمع بندی خود را از این تغییر و تحولات ترسیم نمود: آلمان به ژاندارم ضد انقلاب در اروپای شرقی تبدیل شده بود، نیروهای انقلابی را از فنلاند تا اوکراین قتل عام نمود. زمین گیر شده توسط حوادث، پرولتاریا "ایفای نقش مرده" میکرد. او سپس در سپتامبر ۱۹۱۸ توضیح می‌دهد که جنگ جهانی خود روسیه انقلابی را تهدید به فرو بلعیدن میکند. "حلقه آهنی جنگ جهانی که در مشرق زمین به نظر می‌رسید شکسته شده بود دوباره تمام دنیا را یکبار دیگر با سخت دلی احاطه می‌کند: دولتهای متحد با سربازان چک و ژاپنی از شمال و شرق بطور طبیعی در حال پیشروی هستند، نتیجه اجتناب ناپذیر حمله آلمان از غرب و جنوب، شعله‌های جنگ جهانی را که در حال نور دیدن سراسر خاک روسیه است، در هر لحظه ممکن است انقلاب روسیه را فرا بگیرد. عقب نشینی از جنگ جهانی، حتی به قیمت قربانیان زیاد، چیزی است که در تحلیل نهائی، برای روسیه انجام آن به سادگی غیرممکن است." [7]

روزا لوکزامبورگ به روشنی تشخیص داد که مزیت نظامی فوری آلمان که از طریق انقلاب در روسیه بدست آورده بود سودی است که همچنین می‌تواند برای ماهها توازن نیروهای طبقاتی در آلمان را بنفع بورژوازی تغییر دهد. اگرچه انقلاب در روسیه الهام بخش کارگران آلمانی بود و اگرچه "صلح سارکان" تحمیل شده توسط امپریالیسم آلمان پس از قرار داد برست، توهمات بسیاری را در بین کارگران دامن زد، تقریباً مدت یک سال طول کشید تا به آن حد از بلوغ برسند که آشکارا بر ضد امپریالیسم شورش کنند.

علت این امر را در طبیعت ویژه انقلاب در متن جنگ جهانی می‌توان جستجو کرد. "جنگ بزرگ" سال ۱۹۱۴ نه فقط یک کشتار در يك مقیاس که قبل از آن [بشریت] هرگز شاهد نبوده است، بلکه همچنین غول‌پیکرترین سازماندهی اقتصادی، مادی و عملکرد انسانی را که در طول تاریخ به خود دیده، عمل کرده است. به معنای واقعی کلمه میلیون‌ها انسان و همچنین تمام منابع جامعه، به دندان‌های يك ماشین جهنمی تا آن جائیکه تصور انسانی طلب می‌کرد تبدیل شدند. همه این مسائل باعث برانگیختن دو احساس در درون پرولتاریا شد، تنفر از جنگ از يك سو و احساس بی‌قدرتی از سوی دیگر.

صدای انترناسیونالیستی

درچنین شرایطی [پرولتاریا]، درد و رنج و فداکاری بی اندازه را متحمل می شود پیش از اینکه طبقه کارگر تشخیص دهد که تنها نیرویی است که قادر است جنگ را پایان دهد. علاوه بر این، این فرایند وقت گیر است و به شیوه ای ناهمگن خود را می گستراند. دو تا از مهمترین جوانب این فرایند برسمیت شناختن این واقعیتها است که چپاولگران میل دارند، انگیزه شان برای تلاش در براه انداختن جنگ امپریالیستی و آن حقیقت که سرمایه داری خودش نمی تواند ماشین جنگی خودش را کنترل کند، چیزی است که بعنوان يك محصول سرمایه داری مستقل از اراده انسان است. در روسیه در سال ۱۹۱۷، هم مانند آلمان، اتریش و مجارستان ۱۹۱۸، پذیرش اینکه بورژوازی قادر به پایان دادن جنگ نیست حتی زمانی که به سوی شکست قدم بر میداشت، نشان داد که تعیین کننده است.

قرارداد برست لیتویسک و محدودیتهای ناشی از اعتصابات عمومی در آلمان و اتریش- مجارستان در ژانویه ۱۹۱۸ بالاتر از همه چیزی را که نشان داد، این بود که: انقلاب جهانی می تواند از روسیه شروع شود اما فقط عمل قطعی طبقه کارگر در یکی از کشورهای متخاصم اصلی - آلمان، بریتانیا یا فرانسه - می تواند به جنگ خاتمه بدهد.

مسابقه برای پایان دادن به جنگ

با وجود اینکه پرولتاریای آلمان آنطور که روزا لوکزامبورگ بیان می کند "نقش مرده ایفا میکرد"، در طول نیمه نخست ۱۹۱۸ آگاهی طبقاتی بسوی بلوغ تکامل می یافت. علاوه بر این، از تابستان آن سال به بعد، سربازان برای اولین بار به طور جدی به باسیل انقلاب آلوده می شوند. دو عامل به این مسئله کمک کرد. در روسیه، اسرای جنگی و زندانیان نظامی آزاد شده آلمانی این انتخاب را داشتند که در روسیه باقی بمانند و در انقلاب شرکت نمایند یا اینکه به آلمان برگردند. کسانی که آلترناتیو بعدی را انتخاب کردند فوراً بوسیله ارتش آلمان به جلو جبهه - بعنوان گوشت دم تسوپ - فرستاده می شدند. اما آنها خیر انقلاب روسیه را با خود حمل می کردند. در خود آلمان، هزاران نفر از رهبران اعتصاب سراسری ماه ژانویه مجازات شده و به جبهه جنگ فرستاده شدند. در آنجا آنها خیر رو به رشد شورش طبقه کارگر بر ضد جنگ را با خود حمل کردند. اما با گسترش تشخیص بی فایده بودن جنگ و اجتناب ناپذیری شکست آلمان بود که در ذهنیت ارتش تغییر قطعی را ایجاد کرد.

با آغاز پاییز آن سال در آنجا اتفاقی رخ داد که تا چند ماه پیش حتی غیر قابل تصور بود: يك مبارزه بر علیه زمان بین کارگران آگاه طبقه از يك سو و رهبران بورژوازی آلمان از سوی دیگر آغاز گشته بود، تا معلوم کنند کدامیک از دو طبقه اصلی جامعه مدرن می تواند به این جنگ خاتمه دهد.

از طرف طبقه حاکم آلمان، ابتدا دو مسئله اصلی در محدوده ی خویش می بایست حل و فصل می شد. مسئله اول ناتوانی کامل بسیاری از نمایندگان اصلی آن حتی از تصور امکان شکست که به چهره آنها سایه افکنده بود. و دیگر آن که چگونه به فکر ایجاد صلح باشند بدون آنکه به شکل جبران ناپذیری قلب دستگاه دولتی خودش را بی اعتبار نکند. درباره سؤال دومی، ما مجبور هستیم به خاطر

صدای انترناسیونالیستی

بسپاریم که در آلمان بورژوازی نه به وسیله یک انقلاب از پائین بلکه از طریق ارتش - قبل از هر چیز ارتش سلطنتی پروس به قدرت آورده شد و کشور را متحد کرد. [بورژوازی] چگونه شکست را بپذیرد بدون اینکه این ستون و نمادی از مقاومت و وحدت ملی است را زیر سوال ببرد؟

۱۵ سپتامبر: هم پیمانان غربی از طریق جبهه های کشورهای اطریش و مجارستان به جبهه بالکان نفوذ کردند.

۲۷ سپتامبر: بلغارستان، یکی از هم پیمانان مهم برلین، تسلیم شد.

۲۹ سپتامبر: سر فرماندهی و فرمانده کل ارتش آلمان، اریک لودندروف، فرماندهان اصلی را از اینکه جنگ از دست رفته است مطلع کرد، [او اعلام کرد] جنگ تنها موضوع روز یا حتی ساعت است، قبل از آنکه ارتش در تمام جبهه ها فرو ریخته بریزد.

در واقع، توصیف لندروف از وضعیت جبهه ها تا حدودی مبالغه آمیز بود. ما نمیدانیم آیا خود او را وحشت گرفته بود یا اینکه لندروف به طور عمدی تصویری سیاه تر از حقیقت را برای رهبری آلمان ترسیم کرده بود تا پیشنهادهایش را بپذیرند. به هر حال، پیشنهادهایش پذیرفته شده بود: تسلیم و انتصاب یک دولت پارلمانی.

با این اقدام، لندروف میخواست از یک شکست تمام عیار آلمان ممانعت بعمل آورد و از پیشروی انقلاب جلوگیری نماید. اما او یک هدف دیگری نیز داشت. او می خواست که عهدنامه تسلیم به وسیله یک دولت غیر نظامی اعلام شود، به این منظور که ارتش بتواند شکست اش را در مجامع عمومی انکار کند.

او در حال آماده کردن زمینه برای زخم زدن بود، افسانه "از پشت خنجر زدن" که بر طبق آن پیروزی ارتش آلمان بوسیله دشمن خائن در پشت خطوط درهم شکسته می شود. اما این دشمن، پرولتاریا، که البته با این نام ذکر نمی شد. این فقط ژرفای گسترش جدایی طبقه کارگر و بورژوازی را می پوشاند. به این دلیل که، مجبور است یک قربانی پیدا کند تا تمامی تقصیرات را گردن آن بیندازد تا کارگران را "گمراه سازد". با توجه به تاریخ خاص تمدن غرب در دو هزار سال گذشته، مناسب ترین قربانی همانند "بزغاله گناه" دم دست بود: یهودیان. ["بزغاله گناه"، نمادی از نابودی گناهان انسان است، از طریق آئینی که گناهان مردم نمادین به حیوانات منتقل و سپس آن حیوان قربانی یا اخراج می شد - توضیح مترجمین] نتیجه این بود که یهودی ستیزی در حال افزایش بود بیشتر از همه در امپراتوری روسیه در حال گسترش بود، سالها پیش از جنگ بزرگ مسیر بطرف آشویتس (Auschwitz) آغاز شده بود و به مرکز سیاست اروپایی برگشته بود.

در اول اکتبر ۱۹۱۸: لندروف و هایندبرگ درخواست پیشنهاد صلح فوری به متحدین کردند. [۸] در همان زمان، یک کنفرانس ملی از پی گیرترین گروه های انقلابی، اتحادیه اسپارتاکیستها و چپ برمن، خواستار تقویت آژیتاسیون در میان سربازان و تشکیل شوراهای کارگران شدند. در این زمان،

صدای انترناسیونالیستی

صدها هزار نفر از کسانی که از خدمت وظیفه فرار کرده بودند در حال انتقال به پشت جبهه بودند. و مثل پاول فرلیش انقلابی که بعداً زندگینامه روزا لوگزامبورگ را نوشت يك رفتار جدیدی در توده‌ها بود که در چشمانشان قابل مشاهده بود.

در اردوگاه بورژوازی، تلاش برای پایان دادن به جنگ از طرف دو عامل جدید متوقف شده بود. اولین عامل، هیچکدام از رهبران دولتی آلمان در موضوعاتی که خود آنها میلیون‌ها نفر از "افراد" خود را به مرگ قطعی و حتمی فرستاده بودند تردیدی نداشتند، ولی جسارت آن را نداشتند که به امپراطور، فیصر ویلهلم دوم اطلاع بدهند، که او مجبور است تختش را از دست بدهد. از سوی دیگر، طرف متخاصم در جنگ امپریالیستی، این اندیشه را در سر پرورانده بود که وقوع انقلاب فوری نیست و با این بهانه جدید، متقاعد شده بود که آتش بس را به عقب بی اندازد و ریسک این خطر را بعهده گرفته بود. بورژوازی فرصت را از دست میداد.

اما هیچکدام از عوامل فوق از سرکوب خونین نیروهای انقلابی ممانعتی بعمل نیاورند. به خصوص گروهی از ارتش که قبلاً از جبهه برگشته بود و از آن می توانستند برای اشغال شهرهای اصلی استفاده کنند، انتخاب کرده بودند.

در داخل اردوی پرولتاریا، انقلابیون بیشتر و بیشتر برای قیام مسلحانه آماده می شدند تا به جنگ خاتمه بدهند. او بلوت ابتدا ۴ نوامبر و سپس ۱۱ نوامبر را برای روز قیام در برلین تعیین نمود. اما در این مدت، حوادث چنان تغییر یافتند که نه کارگران و نه سرمایه داران هیچکدام انتظارش را نداشتند و تأثیر عمیق بروی دوره انقلاب داشت.

شورش در نیروی دریایی و از هم پاشیدگی ارتش

به منظور واقعیت بخشیدن به شرایط پیمان آتش بس تصریح شده توسط مخالفان جنگ، دولت در برلین از بیستم اکتبر هر گونه عملیات نیروی دریایی خصوصاً عملیات زیر دریایی را متوقف کرد. يك هفته بعد از آن اعلام نمود که با يك آتش بس بدون هیچ قید و شرطی موافقت میکند. در آغازی از یک پایان، افسران ناوگان جنگی در سواحل شمال آلمان کارشان به جنون کشید. یا بهتر بگوئیم، جنون سنن پیری - دفاع از افتخارات، سنت مبارزه طلبی یا اعطای "رضایت"، جنون جنگ امپریالیستی مدرن را جلوه گر ساخت. بدون آگاهی دولت خود، آنها تصمیم گرفتند تا با ناوگان جنگی به جنگ بزرگ دریایی در برابر نیروی دریایی بریتانیا که در طول جنگ، آنها بیپرده انتظارش را کشیده بودند، بروند. آنها ترجیح می دادند در افتخار بمیرند تا اینکه بدون يك نبرد تسلیم شوند. تصور میکردند که ملوانان و خدمه، همه ۸۰۰۰۰ نفرات زیر فرمانشان آماده پیروی از فرامین آنها هستند. [۹]

صدای انترناسیونالیستی

اما این بار چنین نبود. خدمه و ملوانان شورش کردند و از دستورات فرمانده هانشان سرپیچی کردند و سر انجام بخشی از آنها در یک لحظه تراژدیک، کشتی هائی که بوسیله خدمه هایشان تسخیر شده بودند و کشتی هائی که هنوز در تسلط فرماندهان بودند، تفنگ هایشان را به روی یکدیگر نشانه گرفتند. سپس خدمه شورشی تسلیم شدند احتمالاً برای اینکه از تیراندازی به همقطارانیشان اجتناب کنند.

اما این جنبشی نبود که انقلاب را در آلمان براه انداخت. چیزی که مسلم بود خدمه دستگیر شده بعنوان زندانی به شهر کیل برده شد جایی که احتمال داشت آنها بعنوان خائن محکوم به مرگ شوند. ملوانان دیگری که جرأت نکرده بودند در شورش اصلی در دریای آزاد شرکت نکنند، حالا بی باکانه همبستگی شان را با همکارانشان بیان می کردند. اما بالاتر از همه، تمام طبقه کارگر شهر کیل در همبستگی و اخوت با ملوانان بیرون ریختند. گوستاو نوسکه سوسیال دمکرات که برای سرکوبی بیرحمانه شورش ارسال شده بود، هنگامی که در ۴ نوامبر وارد شهر کیل شد، شهر را در دستان کارگران مسلح، سربازان و ملوانان یافت. علاوه بر این تعداد زیادی از هیئت نمایندگان شهر کیل برای ابلاغ انقلاب به مردم به سوی نقاط مختلف عازم شده بودند، آنها خوب میدانستند که از سر حدی عبور کرده اند و هیچ راه برگشتی برای آنها متصور نیست: پیروزی یا مرگ حتمی. گوستاو نوسکه کاملاً متعجب شده بود، هم از سرعت اتفاقات و هم اینکه شورشیان شهر کیل از او به عنوان یک قهرمان استقبال کردند. [10]

زیر ضربات این حوادث، ماشین قدرتمند نظامی آلمان سر انجام از هم پاشید. سیل لشکر برگشتی از بلژیک که قبلاً دولت برنامه ریزی کرده بود تا از آنها برای "برقراری نظم" در شهر کلن استفاده کند، گریختند.

در شب ۸ نوامبر، تمام چشمها به طرف برلین مقرر حکومت دوخته شده بود، نقطه ای که نیروهای مسلح اصلی ضدانقلاب جای گرفته بودند. شایعه شده بود که جنگ سرنوشت ساز روز بعد در پایتخت در می گیرد.

بعدها ریکارد میلر، رهبر ابلوت در برلین، به خاطر می آورد "در هشتم نوامبر من در هالیسش تور ایستاده بودم. [۱۱] گروه های مسلح مجهز به سلاح سنگین و ستون هایی از مسلسل و توپخانه صحرائی در ردیف های بی پایان به طرف مرکز شهر روان بودند. نیروی انسانی به نظرمی رسید از قاتلین تشکیل شده است که قبلاً با «موفقیت» برای سرکوب کردن کارگران و روستاییان فنلاند و روسیه مورد استفاده قرار گرفته بودند. جای هیچگونه شکی نبود که آنها را در برلین برای در خون غلتاندن انقلاب مورد استفاده قرار خواهند داد". میلر در ادامه توضیح میدهد حزب سوسیال دمکرات آلمان با ارسال پیام به تمام مامورانش، این دستور را ابلاغ کرده بود که به هر وسیله ممکن از بروز انقلاب بطور حتم جلوگیری کنند. او همچنین ادامه میدهد: "پس از وقوع جنگ، در راس جنبش انقلابی بوده ام. هرگز من به پیروزی کارگران حتی در بدترین شرایط، شک نکرده بودم. اما حالا، وقتی لحظات قطعی نزدیک می شوند، من با یک احساس دلهره، نگرانی زیاد در مورد رفقای هم

صدای انترناسیونالیستی

طبقه ایم، پرولتاریا، گریبانگیر بودم. من خودم، در مواجهه با عظمت زمان، احساس شرم، عجز و ناتوانی میکردم". [۱۲]

انقلاب نوامبر: اختتام جنگ توسط کارگران

اغلب ادعا می شود که کارگران آلمانی به دلایل تاریخی، به فرهنگ اطاعت و تسلیم خو کرده اند و خصوصاً فرهنگ تسلط طبقات حاکم آن کشور برای چندین قرن، آنها را از انجام انقلاب عاجز کرده است. ۹ نوامبر ۱۹۱۸ این ادعا را رد کرد. در صبح آن روز، صدها هزار نفر از تظاهرکننده‌ها از محلات بزرگ کارگری که از سه طرف به مرکز شهر که موسسات دولتی و مناطق تجاری را محصور کرده بود روان بودند. آنها در مسیرشان راه‌هایی را انتخاب می کردند که از سربازخانه‌های اصلی بگذرند و سعی می کردند نظر سربازها را به سوی خود جلب کنند و از آنجا بطرف زندانهای اصلی، جایی که قصد داشتند رفقای اسیرشان را آزاد بکنند حرکت می کردند. آنها مسلح به تفنگ و نارنجک بودند. و آنها آماده بودند که به خاطر انقلاب بمیرند. همه چیز در جای خودش و خودبه‌خودی برنامهریزی شده بود.

فقط در آن روز ۱۵ نفر از مردم کشته شدند. انقلاب نوامبر در آلمان به همان اندازه انقلاب اکتبر در روسیه کم تلفات بود. اما هیچ کس از قبل این را انتظار نداشت. پرولتاریای برلین عزم و جسارت بزرگی در آن روز از خود نشان داد.

ظهر، رهبران حزب سوسیال دمکرات آلمان ابرت و شیدمن در رایشتاگ در صندلی پارلمان آلمان نشسته بودند و غذا می خوردند. فریدریک ابرت مفتخر از اینکه به وسیله ثروتمندان و اشراف حضار شده بود تا با تشکیل یک دولت، سرمایه داری را نجات دهد. آنها وقتی که صداهای مردم را از بیرون شنیدند، ابرت اجازه نداد که غوغای ازدهام جمعیت او را آشفته نماید و به آرامی به خوردن غذایش ادامه داد. شیدمن همراه با مأموران که هرسان بودند از اینکه به ساختمان یورش برده شود بطرف بالکن قدم برداشت که ببیند در بیرون چه خبر است. چیزی که او دید یک جمعیت میلیونی تظاهرکننده روی چمنزارها بین رایشتاگ و دروازه براندنبرگ جمع بودند. جمعیت وقتی که شیدمن را روی بالکن دیدند ساکت شدند فکر می کردند که او آمده است تا سخنرانی بکند. او اجباراً و بدون مقدمه "جمهوری آزاد آلمان" را اعلام کرد. وقتی که او بطرف ابرت برگشت تا آنچه را که انجام داده بود تعریف کند دومی خشمناک بود، از زمانی که او فهمیده بود نه فقط سرمایه داری بلکه سلطنت را هم نجات داده است. [۱۳]

در همان لحظه سوسیالیست واقعی کارل لیبنخت که در روی بالکن کاخ سلطنتی ایستاده بود، با اعلام جمهوری سوسیالیستی، پرولتاریای تمام کشورها را به انقلاب جهانی دعوت کرد. و چند ساعت بعد گروه انقلابی اوبلوت یکی از اتاق‌های جلسه اصلی را در رایشتاگ به اشغال خود در آورد.

صدای انترناسیونالیستی

در آنجا، آنها درخواستی را برای نمایندگانی که در تجمعات روزهای بعد می بایستی انتخاب می شدند تنظیم کردند، تا شورای انقلابی کارگران و سربازان را تأسیس کنند. جنگ به پایان رسانده شده بود و سلطنت وژگون گردید. اما نظام سرمایه‌داری کماکان فاصله زیادی به پایان خود داشت.

پس از پیروزی: جنگ داخلی

در ابتدای این مقاله، ما شروط تاریخی را که به وسیله روزا لوکزامبورگ تدوین و در این سؤال متمرکز شده بود را یادآوری کردیم: کدام طبقه قادر است که به جنگ خاتمه دهد؟ ما سه سناریو ممکن برای پایان یافتن جنگ را برشمردیم: به وسیله پرولتاریا، به وسیله بورژوازی یا اینکه با تحلیل رفتن هر دو طرف متخاصم در جنگ. وقایع بوضوح نشان می‌دهد که پرولتاریا نقش رهبری در پایان دادن به "جنگ بزرگ" را ایفا کرد. این حقیقت به تنهایی توانایی بالقوه کارگران انقلابی را ترسیم می‌کند. توضیح می‌دهد که چرا بورژوازی این روز واقعی را در سکوت پرده پوشی می‌کند، انقلاب نوامبر ۱۹۱۸.

اما این تمام داستان نیست. تا حدودی، حوادث ماه نوامبر سه سناریوی را که به وسیله روزا لوکزامبورگ ترسیم شده بود را درهم آمیخت. تا حدودی، این اتفاقات همچنین محصول شکست ارتش آلمان بودند. با شروع نوامبر ۱۹۱۸ حقیقتاً شکست مطلق نظامی نزدیک بود. طنزآمیز اینکه تنها قیام پرولتری از سرنوشت اشغال نظامی آلمان ممانعت بعمل آورد، متفقین را مجبور نمود که جنگ را برای جلوگیری از گسترش انقلاب متوقف نمایند.

نوامبر ۱۹۱۸ عناصری از قبیل "فرسودگی دوجانبه" و بیشتر از هر چیز خستگی نه تنها در آلمان بلکه در انگلیس و فرانسه را آشکار ساخت. در واقع این فقط مداخله ایالات متحده در کنار هم پیمانان غربی از ۱۹۱۷ به بعد بود که مقیاس موازنه را به نفع آنها بر هم زد و یک راه خروجی از بن‌بستی که نیروهای قدرتمند اروپایی در آن به دام افتاده بودند را باز کرد.

اگر ما اشاره به نقش عوامل دیگر می‌کنیم، برای این منظور نیست که نقش پرولتاریا را کوچک بشماریم. آنها مهم هستند که مد نظر قرار گیرند، برای اینکه آنها کم‌کم می‌کنند تا حوادث رخ داده شده را توضیح دهند. انقلاب ماه نوامبر پیروزی را به عنوان یک نیروی قوی بدست آورد. اما این همچنین به این دلیل بود که امپریالیسم آلمان جنگ را باخته بود، چرا که ارتش آن کشور در اضمحلال کامل بود و برای اینکه نه فقط طبقه کارگر بلکه بخش وسیعی از خرده بورژوازی و حتی بورژوازی حالا خواهان کسب صلح بود.

صدای انترناسیونالیستی

روز بعد از پیروزی بزرگ، جمعیت برلین شوراهای کارگران و سربازان را انتخاب کردند. این به نوبه خود در کنار تشکلات خود آنچه می توان گفت يك نوع دولت موقت سوسیالیستی را ایجاد میکرد که بوسیله حزب سوسیال دمکرات آلمان و حزب سوسیال دمکرات مستقل آلمان تحت رهبری فریدریک ابرت بود. همان روز، ابرت يك موافقتنامه محرمانه با رهبری جدید نظامی برای درهم شکستن انقلاب مهر و موم کرد.

در مقاله بعدی، ما نیروهای پیشتاز انقلابی را در مواجهه با آغاز جنگ داخلی و در آستانه حوادث سرنوشت ساز انقلاب جهانی مورد بررسی خواهیم داد.

ژولای ۲۰۰۸

نویسنده: Steinklopper
مترجمین: م الوند - فیروز

صدای انترناسیونالیستی

پاورقیها:

- [۱] ریکارد میلر: از امپراطوری تا جمهوری، قسمت اول از کتاب سه گانه خود در مورد انقلاب آلمان.
- [۲] روزا لوکزامبورگ: "لیکنخت" نامه های اسپارتاکوس شماره ۱ - سپتامبر ۱۹۱۶، به آلمانی: آثار روزا لوکزامبورگ جلد شماره ۴، صفحات ۲۱۶-۲۱۷
- [۳] اتحادیه اسپارتاکیستها به عنوان يك گروه کوچک غیرقانونی بوسیله روزا لوکزامبورگ، کارل لیکنخت، کلارا زتکین و فرانس محرینگ تاسیس شد. نامه های اسپارتاکوس را غیر قانونی منتشر کرد و این گروه هسته اولیه حزب کمونیست آلمان را بعد از اتمام جنگ فراهم کرد.
- [۴] قرارداد برست لیتوسکی در ۳ مارس ۱۹۱۸ بین آلمان و هم پیمانانش با جمهوری تازه نوبنیاد شوروی امضا شد. مذاکرات سه ماه طول کشیدند. نگاه کنید همچنین به مقاله ما "چپ کمونیست در روسیه ۱۹۳۰ - ۱۹۱۸" در شماره ۸ مجله انترناسیونالیستی.
- [۵] حزب سوسیالیست آلمان که از جنگ پشتیبانی کرده بود.
- [۶] مسئولیت تاریخی، جلد ۴، صفحه ۳۷۵ از آثار روزا لوکزامبورگ.
- [۷] "تراژدی روسیه" از روزا لوکزامبورگ، منتخب آثار سیاسی (جانانان کیپ، ۱۹۷۲).
- [۸] اتحاد فرانسه و بریتانیا، به اصطلاح "روابط صمیمانه" که مجموعه ای از توافق نامه ها که در آوریل ۱۹۰۴ بین انگلستان و فرانسه امضا شد.
- [۹] عملیات انتحاری نیروی هوایی ژاپن در جنگ جهانی اول، و بمب گذاری انتحاری بنیادگرایان اسلامی پیشینیان اروپایی خود را داشته است.
- [۱۰] نگاه کنید به تجزیه و تحلیل این وقایع توسط مورخ آلمانی سباستین هافنر در ۱۹۱۸-۱۹۱۹
- [۱۱] بالا و زیرزمین ایستگاه عمومی برلین در سیستم حمل و نقل، به جنوب و مرکز شهر. [نام محلی در برلین - مترجمین Hallisches Tor]
- [۱۲] ریکارد میلر - از امپراتوری به جمهوری، صفحه ۱۴۳
- [۱۳] حکایاتی از این قبیل، از داخل اردوگاه ضد انقلاب، را می توان در خاطرات رهبری وقت سوسیال دموکرات ها پیدا کرد. فیلیپ شیدمن: خاطرات یک سوسیال دموکرات. گوستاو نوسکه - از کیل تا کاپ، تاریخ انقلاب آلمان، ۱۹۲۰.